نامه سرگشاده
درباره کنفرانس طائف و مسئله جنگ

نامه صالحی نجف‌آبادی به هاشمی رفسنجانی

(در اسفندماه سال ۱۳۵۹)

نویسنده:

آیت‌الله نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی

نامه سرگشاده درباره کنفرانس طائف و مسئله جنگ (نامه صالحی نجف‌آبادی به هاشمی رفسنجانی (در اسفندماه ۱۳۵۹) ـ آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی ـ تهران ـ امید فردا ـ ۱۳۸۷

شابك:**ISBN 978 - 964 - 8698 - 44 - 2**

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

موضوع: ۱ ـ جنگ ایران و عراق ۱۳۶۷ ـ ۱۳۵۹ ـ تحقیق. ۲ ـ اسلام و سیاست ـ ایران. ۳ ـ اسلام و روابط بین‌المللی. ۴ ـ ایران ـ روابط خارجی ـ ۱۳۵۸.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۲ن۲ص/**DSR**۱۶۵۰

رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴

شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۲۶۸۶۲

نامه سرگشاده درباره‌ی کنفرانس طائف و مسئله جنگ

(نامه سرگشاده‌ی صالحی نجف‌آبادی به هاشمی رفسنجانی)

آیت‌الله نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی

حروف‌نگار و صفحه‌آرا: فاطمه علی‌حسینی

چاپ اول: ۱۳۸۸

لیتوگرافی: نقش

چاپ: غزال

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۲۰۰ تومان
۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳
نشانی: تهران ـ میدان انقلاب ـ ابتدای خیابان آزادی ـ ابتدای خیابان جمالزاده جنوبی ـ
کوچه دانشور ـ پلاک ۲ ـ واحد ۵ تلفکس: ۶۶۹۱۳۵۶۸ ـ تلفن: ۶۶۹۴۹۵۷۵ ـ ۶۶۹۱۷۴۴۹

به نام خدا

تقویت مجلس شورای اسلامی

از راه انتقاد سازنده

مقدمه: چون ما معتقدیم مجلس شورای اسلامی
مکتبی‌ترین و مردمی‌ترین مجلسی است که تاکنون در
ایران تشکیل شده و تقویت آن وظیفه همه ملت ایران
است و از طرفی انتقاد سازنده خود نوعی از تقویت
محسوب می‌شود، از این‌رو مقاله ذیل بعنوان انتقاد سازنده
تقدیم می‌شود؛ امید است مورد توجه واقع شود.
این مقاله در رابطه با سخنان رئیس مجلس در روز
دوشنبه ۶ بهمن ۵۹ در مورد عدم شرکت ایران در
کنفرانس اسلامی طائف و تمسك ایشان به آیه ۹ از سوره

حجرات و تأیید سخنان معظّم‌له از طرف نمایندگان مجلس نوشته شده است.

اگرچه این مقاله مربوط به کنفرانسی است که زمانش گذشته است ولی مطالب آن می‌تواند برای همیشه و در موضوعات مشابه مورد توجه و احیانا استفاده و عمل واقع شود. قبلاً متن سخنان رئیس مجلس را می‌آوریم، آنگاه به بحث درباره آن می‌پردازیم.

رئیس: «بسم‌اللّه الرحمن الرحیم؛ پیش از شروع در دستور در رابطه با کنفرانس جاری سران کشورهای اسلامی و موضع ایران، من مطلب کوتاهی را عرض می‌کنم. نمی‌توانم ادعا کنم بعنوان نظر مجلس مگر این که مجلس بعد از صحبت‌های من صحبت‌های من را تأیید کند؛ اگر تأیید شد نظر مجلس تلقی شود. این مسئله الآن مطرح است که سران کشورهای اسلامی در طائف جمع شده‌اند و ایران در آنجا حضور پیدا نکرده است و از روز اول امام با صراحت اعلام فرمودند که اگر صدام شرکت کند ما

شرکت نخواهیم کرد». ما چون در انقلابمان و در قانون اساسی‌مان متعهد هستیم که مسلمان باشیم و براساس اسلام عمل کنیم موضع اسلامی صد در صد اسلامی و قرآنی اتخاذ کرده‌ایم، این مطالب را بنده برای توجه دنیای اسلام و ملل اسلامی که مایلند ایران را بفهمند، برای آنها عرض می‌کنم. در مسافرت به الجزایر در مجلس الجزایر با سران مجلس که بحث می‌کردیم این بحث دقیقا مطرح شد، آیه قرآن برای آنها خوانده شد: «**وَ اِنْ طائفتانِ مِنَ الْمُؤمِنینَ اقْتَلَوْا...**» مسئولان الجزایر اول می‌خواستند بگویند: وظیفه اینست که بین دو گروه مسلمانی که می‌جنگند ما نقش صلح‌جویانه داشته باشیم، ذیل آیه را من خواندم گفتم: ذیل آیه مطلب را جدا می‌کند. دو مطلب است، اگر جنگی باشد که یکی متجاوز نباشد مسئله همین است، باید دخالت کرد و اصلاح کرد. ولی اگر یک طرف

متجاوز باشد قرآن تکلیفش را مشخص کرده است، ذیل آیه آمده است: «**فَاِنْ بَغَتْ اِحْدیهُما عَلَی الْاُخْری فَقاتِلُوا الَّتی تَبْغی حَتّی تفئَالی اَمْرِاللّه**» صراحت آیه قابل تردید نیست می‌فرماید: اگر یك طرف تجاوز کرد با متجاوز بجنگید تا به حکم خدا برگردد، چیزی بود که آنها را قانع کرد و بعد گفتند: ما فکر می‌کنیم و موضع انتخاب می‌کنیم.

آیه دیگری که باز صراحت دارد «**اُذِنَ للَّذینَ یُقاتَلُونَ بِاَنّهُم ظُلِمُوا وَ اِنّ اللّه عَلی نَصْرِهِم لَقَدیرٌ**» کسانی که مورد جنگ واقع شده‌اند و دیگری جنگ را بر آنها تحمیل کرده، خداوند به آنها اجازه داده است که اینها را مظلوم اعلام کنیم و آنها از خودشان دفاع کنند و خداوند با تأکید ناصر آنهاست و آیات دیگری که در قرآن فراوان است.

ما با دستور صریح قرآن که مورد قبول تمام کشورهای اسلامی است موضعمان را اتخاذ کرده‌ایم. با متجاوز جنگ‌افروزی که نیروهای اسلامی را این‌جور تحلیل

می‌برد به مذاکره و سر یك میز نمی‌توانیم بنشینیم. این موضع ماست. از کنفرانس اسلامی، هم خواسته‌ایم با همین اعلانی که کرده‌ایم اگر صدام طرد شود ما در کنفرانس شرکت خواهیم کرد. حالا این آزمایش از طرف کسانی که در طائف جمع شده‌اند باید به معرض نمایش گذاشته شود که چه می‌کنند؟ اگر می‌خواهند مسلمان باشند و به عنوان اسلام عمل کنند و کنفرانس، اسلامی باشد در این مسئله صریح قرآن موضعشان باید مشخص شود و عملشان باید روشن شود، اگر صدام طرد شد، اگر جنگ جاری به عنوان تجاوز عراق و مظلوم بودن ایران اعلان شد و اگر موضع، موضع اسلامی شد ما می‌توانیم به آینده جهان اسلام امیدوار باشیم و فعالانه در سیاست خارجی‌مان وحدت کشورهای اسلامی را در نظر بگیریم، اصل یازدهم قانون اساسی موضع ما را مشخص کرده است که من همین را می‌خوانم که گویاتر از هر چیزی است:

اصل یازدهم؛ «به حکم آیه کریمه «**اِنَّ هذِه اُمَّتُکُم اُمَةً واحِدة وَ اَنَا ربّکم فَاعْبُدُوْنَ**» همه مسلمانان، یك امت هستند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی قرار دهد و کوشش پی‌گیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد».

این موضع ماست و این هم دلیل عدم شرکت ما در کنفرانس. والسلام علیکم. **(تکبیر نمایندگان ۳ دفعه)**

... **رئیس:** با تکبیر تصویب شد. حالا اگر نمایندگان می‌خواهند قیام کنند آقایانی که با اظهارات من موافق هستند قیام کنند **(به استثنای یك نفر همه نمایندگان برخاستند)**

رئیس: به اتفاق آراء به استثنای یك رأی تصویب شد

این بود سخنان رئیس مجلس. در اینجا لازم می‌دانم

در رابطه با سخنان رئیس مجلس و تأیید نمایندگان و عدم
شرکت ایران در کنفرانس طائف و این که این کار صحیح
بود یا غلط و در این رابطه درباره ولایت فقیه و جنگ ایران
و عراق و راه حلّ آن و نیز درباره سیاست کلی اسلام در
اینگونه مسائل مطالبی را به تفصیل بیان کنیم:

۱ ـ رئیس مجلس در جواب مقامات الجزایر که به
استناد آیه یاد شده گفته‌اند: «**ما باید بین دو گروه مسلمان که
می‌جنگند نقش صلح‌جویانه داشته باشیم**» اظهار داشته‌اند:
**«اگر جنگی باشد که یك طرف متجاوز نباشد باید دخالت کرد و
اصلاح کرد ولی اگر یك طرف متجاوز باشد قرآن تکلیفش را
مشخص کرده و می‌فرماید: باید با متجاوز بجنگید تا به حکم خدا
برگردد.**

متن آیه‌ای که بین رئیس مجلس و الجزایری‌ها مورد
بحث بوده، چنین است: «**وَ انْ طائِفَتانِ مِنَ الْمَؤمِنینَ
اقْتَلوُاَفاَصْلِحُوا بَیْنهُما فَاِنَّ بَغَتْ اِحدیهُما عَلَیْ الاُخْری فَقاتِلُواالّتی
تَبغی حَتّی تَفیءَ اِلی اَمرِاللّه**»

چنان‌که معلوم است آیه شریفه دو قسمت است.
قسمت اول دستور می‌دهد که بین دو گروه جنگجو صلح برقرار کنید و قسمت دوم دستور می‌دهد که با متجاوز بجنگید تا به امر خدا برگردد، یعنی رفع تجاوز کند.
رئیس مجلس می‌خواهند بگویند: قسمت اول که دستور اصلاح بین دو گروه متخاصم را می‌دهد مربوط به مواردی است که یك طرف متجاوز نباشد ولی اگر یك طرف متجاوز باشد این دیگر مصداق قسمت اول آیه نیست، بلکه مصداق قسمت دوم آیه است که می‌فرماید: باید با متجاوز بجنگید تا به امر خدا برگردد.
ما از معظم‌له می‌پرسیم که اساسا آیا ممکن است جنگی واقع شود که هیچ‌یك از طرفین متجاوز نباشند؟ البته نه، زیرا بحکم استقراء اگر تجاوز نباشد جنگی

نخواهد بود و این خود روشن است که در هر جنگی یك
طرف یا هر دو طرف تجاوز می‌کنند آنگاه جنگ واقع
می‌شود.

پس این که قسمت اول آیه می‌گوید: اگر دو گروه از
مؤمنان با هم بجنگند بین آن دو اصلاح کنید شامل همه
مواردی است که جنگی واقع شود که طبعا تجاوز هم
خواهد بود و با وارد شدن میانجی و مذاکره با طرفین معلوم
می‌شود که امکان اصلاح هست یا نه، اگر امکان اصلاح
بود که بحثی نیست و اگر امکان اصلاح نبود معلوم می‌شود
متجاوز مانع اصلاح می‌گردد و در این مرحله است که
قسمت دوم آیه می‌گوید: **با متجاوز بجنگید تا به امر خدا
برگردد.**

بنابراین مقامات الجزایر که گفته‌اند: آیه قرآن به ما

می‌گوید که نقش صلح‌جویانه داشته باشیم سخن
صحیحی گفته‌اند و ما نمی‌دانیم جوابی که آقای هاشمی،
رئیس مجلس، به آنان داده که جنگ تحمیلی عراق با
ایران مصداق قسمت دوم آیه مزبور است نه قسمت اول
مورد قبول آنان واقع شده یا نه اگر مورد قبول واقع شده
باید گفت: آنان نیز از معنای آیه غفلت کرده و توجه
نکرده‌اند که اگر تجاوز نباشد جنگ نخواهد بود و قسمت
اول آیه مصداق پیدا نخواهد کرد.

از آنچه گفتیم روشن شد که جنگ رژیم عراق با ایران
مصداق صدر آیه مزبور است و همه مسلمانان و از جمله
الجزایری‌ها وظیفه دارند برای اصلاح بین طرفین
بکوشند و متجاوز را وادار به عقب‌نشینی و ترك تجاوز کنند
و جبران حقوق تضییع شده را از متجاوز بخواهند آنگاه اگر
متجاوز باز هم به تجاوز خود ادامه داد با او بجنگند تا به امر
خدا یعنی رفع تجاوز برگردد. بدیهی است که اصلاح بین
دو گروه متخاصم که متضمن رفع تجاوز هم هست بدون

مذاکره با طرفین ممکن نخواهد بود و اگر فرض کنیم که
طرف مظلوم راضی به مذاکره نشود عمل به صدر آیه
مقدور نخواهد شد و صدر آیه مصداق پیدا نخواهد کرد.
نکته دیگر این که اگر با طرفین مذاکره نشود معلوم
نمی‌شود متجاوز کیست چون هر یك از طرفین، تجاوز را
به دیگری نسبت می‌دهد پس لازم است اول با طرفین
مذاکره مشود آنگاه اگر معلوم شد یك طرف متجاوز است
و دست از تجاوز برنمی‌دارد با او بجنگند تا رفع تجاور کند
و حرف «فاء» در فَاِنْ بَغَتْ اِحْدیهُما...»که فای تفریع است
اشعار به این مطلب دارد که اول باید برای اصلاح، با
طرفین مذاکره کنند پس آنگاه اگر یك طرف متجاوز بود او
را با جنگ وادار به رفع تجاور نمایند. پس معلوم شد که
عمل به ذیل آیه مزبور در مرحله بعد از عمل به صدر آن
قرار دارد و قبل از عمل به صدر آیه عمل به ذیل آن
ممکن نخواهد بود بنابراین برای عمل به ذیل آیه یعنی
جنگیدن با متجاوز باید از مرحله اول یعنی مذاکره با

طرفین عبور کرد و این مطلب از فای تفریع در «**فَاِنْ بَغَتْ**»
استفاده می‌شود.
بدیهی است مذاکره برای ایجاد صلح و رفع تجاوز نه
مستلزم تعطیل جنگ است، نه تسلیم در برابر تجاوز، نه
نشانه ضعف و نه لازمه‌اش کم شدن آمادگی رزمی طرف
مورد تجاوز است بلکه مذاکره اصلاحی در حال ادامه
جنگ عمل به حکم عقل و آیه قرآن و پیمودن
عاقلانه‌ترین راه برای رفع تجاوز و استقرار امنیت است.
حالا اگر طرف مظلوم دعوت میانجی را نپذیرد و بگوید
چون طرف ظالم در جلسه حضور دارد من حاضر به مذاکره
و بیان مظلومیت خود نیستم در این صورت اولاً امکان
عمل به صدر آیه مزبور یعنی اصلاح بین طرفین و رفع
تجاوز ازم بین می‌رود و ثانیا چون طرف مظلوم در جلسه
مذاکره حاضر نشده تا حرف حق خود را بزند ظالم یکه‌تاز
میدان می‌شود و حداکثر استفاده را از تبلیغات سوء علیه
مظلوم می‌کند و وجدان عمومی جهانیان را گمراه می‌نماید

و با دستی پر به تجاوز خود ادامه می‌دهد و به جهانیان
می‌گوید: اگر طرف من بر حق است چرا نمی‌آید حرف حق
خود را بزند؟ و مظلومیت خویش را ثابت کند معلوم می‌شود
سخن حقی ندارد که بگوید.

از آنچه گفتیم روشن شد که برخلاف تصور رییس
مجلس از آیه شریفه که در گفتگوهای ایشان با مقامات
الجزایر مطرح بوده استفاده نمی‌شود که اگر ظالم در جلسه
مذاکره حضور دارد مظلوم نباید حاضر شود بلکه باید گفت:
اگر یك طرف راضی به مذاکره نشود نه عمل به صدر آیه
که اصلاح بین طرفین است ممکن می‌شود و نه عمل به
ذیل آن که جنگیدن با متجاوز است میّسر می‌گردد.

رئیس مجلس گفته‌اند: «**ما موضع خود را با دستور صریح
قرآن انتخاب کرده‌ایم... و از سران کنفرانس خواسته‌ایم که صدام
طرد شود تا ما در کنفرانس شرکت کنیم.**»

ایشان می‌خواهند بگویند: عدم حضور ایران در
کنفرانس طائف در صورت حضور صدام و نیز حضور ایران

در صورت عدم حضور صدام هر دو به دستور صریح این آیه قرآن است در حالی که چنین نیست زیرا این آیه شریفه نگفته است: اگر ظالم در جلسه مذاکره حاضر شود مظلوم نباید حاضر شود و نیز نگفته است: اگر ظالم حاضر نشود باید مظلوم حاضر شود. این آیه نه به ظالم دستوری داده و نه به‌مظلوم بلکه به سایر مسلمانان دستور داده که جنگ موجود بین دو گروه مسلمان را تبدیل به صلح کنند و اگر يك طرف تجاوزگر بود با او بجنگند تا به امر خدا برگردد و دست از تجاوز بردارد.

۲ ـ آیت‌اللّه منتظری در مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه اطلاعات ۲۵ دی‌ماه ۱۳۵۹ ص ۱۱، به سؤال خبرنگار که می‌پرسد: **به نظر شما آیا ما می‌توانیم در کنفرانس طائف شرکت کنیم؟** چنین پاسخ می‌دهد: **اگر صدام شرکت نکند به‌نظر من لازم است اصلاً برویم همیشه هم نباید انسان قهر کند حالت قهر نباید داشت، برویم آنجا و موضع خود را تشریح کنیم و به آنها بفهمانیم و اقلاً اگر خود آنها هم گوش ندهند خبرنگاران خارجی**

که آنجا هستند و بالاخره در آن کنفرانس افراد خارجی و خبرنگاران بفهمند که این جنگ به ما تحمیل شده است و به ما زور گفته‌اند و برویم آنجا و مظلومیت خودمان را منعکس کنیم.»

به نظر ما مطالبی که آیت‌اللّه منتظری گفته‌اند (به استثنای شرط عدم حضور صدام) صحیح و لازم‌الاجرا است و ما از یك منبع موثق شنیدیم که آیت‌اللّه منتظری گفته‌اند :«**ما عقیده داشتیم که حتی با حضور صدام نیز لازم بود ایران در کنفرانس طائف شرکت کند و حقایق گفتنی را بگوید ولی هنگام سخنرانی صدام نمایندگان ایران از جلسه خارج شوند و حتی درباره افرادی که باید به این کنفرانس بروند صحبت کرده بودیم ولی نمی‌دانم بعدا چه شد که تصمیم به عدم شرکت ایران گرفته شد؟»**

ما عقیده آیت‌اللّه منتظری را تأیید می‌کنیم و معتقدیم حتی با حضور صدام لازم بود ایران از این فرصت بسیار مناسب استفاده کند و فریاد مظلومیت خود را به گوش جهانیان برساند و برای نمایندگان کشورهای اسلامی و

همه مردم جهان ثابت کند که صدام به ایران تجاوز کرده
است و بدین‌وسیله تبلیغات سوء صدام را علیه ایران خنثی
نماید و افکار جهانیان را به طرفداری از ایران به حرکت
درآورد و حضور صدام در کنفرانس نمی‌توانست جلوی این
کار را بگیرد.
امام سجّاد علیه‌السلام در اجتماع مردم شام با اصرار زیاد یزید
را راضی کرد که اجازه دهد امام به منبر برود و سخن حق
خود را بگوید و این کار را بر خود واجب می‌دانست که این
همه اصرار کرد تا یزید را راضی نمود و به منبر رفت و
موضع خود و پدر خود را و موضع ضدّاسلامی یزید را
تشریح کرد و تا حدود زیادی تبلیغات سوء دستگاه بنی‌امیه
علیه خاندان رسالت را خنثی کرد. امام سجاد علیه‌السلام نگفت:
چون یزید در این مجلس حضور دارد موضع این اجتماع،
اسلامی نیست و من سخن گفتن در آن را تحریم می‌کنم
بلکه کوشش کرد در حضور یزید با گفتن حقایق و روشن
کردن اذهان مردم فریب‌خورده به آن اجتماع طاغوتی و

یزیدی رنگ و جهت اسلامی بدهد.
لازم بود ایران از این روش حکیمانه حضرت سجّاد علیه‌السلامپیروی کند ولی با کمال تأسف چنین نکرد این خسارت بزرگ را چگونه می‌توان جبران کرد؟
رئیس مجلس گفته‌اند: «**چون ما معتقدیم به اسلام عمل کنیم موضع صد در صد اسلامی اتخاذ کرده و با حضور صدام شرکت نخواهیم کرد**» نمایندگان مجلس نیز جز يك نفر همه ایشان را تأیید کردند. لازم است مجلس روشن کند که عدم حضور ایران در کنفرانس طائف به علت حضور صدام به استناد کدام آیه قرآن یا سنت پیغمبر یا حدیث اهل بیت بوده که آن را صد در صد اسلامی جلوه دادند؟ به استناد کدام دلیل اسلامی گفته است: اگر دشمن ظالم در جلسه‌ای حضور داشت تظلم مظلوم در آن جلسه و رسوا کردن ظالم جایز نیست؟
۳ ـ رئیس مجلس گفته‌اند: «**اصل یازدهم قانون اساسی موضع ما را مشخص کرده است**» اصل یازدهم که عین آن در

سخنان رئیس مجلس ذکر شد مضمونش اینست که همه
مسلمانان یك امت هستند و دولت جمهوری اسلامی
ایران وظیفه دارد در راه وحدت فرهنگی، سیاسی و
اقتصادی جهان اسلام بکوشد. ما می‌پرسیم: آیا با حضور
در کنفراس طائف (با هر ماهیتی که داشت) بهتر می‌توان
در راه اتحاد ملل اسلامی کوشید و وحدت سیاسی،
فرهنگی و اقتصادی جهان اسلام را تحقق بخشید یا با
قهر کردن و ایران را بیشتر منزوی ساختن و میدان را برای
رقیب بی‌ایمان خالی کردن؟ این عجیب است که ما با عدم
حضور در کنفرانس اسلامی هرچه بیشتر از ملل اسلامی
دور شویم و در جهت خلاف وحدت سیاسی، اقتصادی و
فرهنگی جهان اسلام حرکت کنیم آنگاه ادعا نماییم که ما
معتقدیم به اصل یازدهم قانون اساسی که وحدت جهان
اسلام را خواسته است عمل کنیم!!!
رئیس مجلس گفته‌اند: «**اگر صدام طرد شد و جنگ جاری
بعنوان تجاوز عراق به ایران اعلام و موضع، موضع اسلامی شد**

ما می‌توانیم به آینده جهان اسلام امیدوار باشیم و وحدت جهان اسلام را در نظر بگیریم».

ایشان دو چیز را شرط اسلامی شدن موضع کنفرانس طائف دانسته‌اند یکی طرد صدام و دیگری محکوم کردن رژیم عراق در این جنگ. اما درباره طرد صدام، ما می‌پرسیم: آیا اگر صدام طرد می‌شد موضع کنفرانس صد در صد اسلامی می‌شد؟ آیا با حضور ملك حسین قاتل فلسطینی‌ها و یار با وفای آمریکا و حضور ملك‌حسن مهره شناخته شده استعمار و قاتل انقلابیون صحرا و حضور ملك خالد قاتل مسلمانان انقلابی در مسجدالحرام و یکی از مؤثرترین یاران آمریکا در منطقه، آیا با حضور این عناصر شناخته شده کنفرانس می‌توانست صد در صد اسلامی باشد؟ چه فرقی است بین صدام و بین ملك‌حسین و ملك‌حسن و ملك خالد؟ حقیقت اینست که کنفرانس طائف با این ترکیب و خط سیری که داشت نمی‌توانست صد در صد اسلامی باشد چه صدام در آن

باشد و چه نباشد؛ خصوصا اگر قبول کنیم که فکر تشکیل کنفرانس طائف پس از سفر کیسینجر به عربستان سعودی به‌وجود آمد. ولی وظیفه ایران این بود که وجود صدام را نادیده بگیرد و در این کنفرانس که نامش اسلامی بود شرکت کند و از آنجا فریاد مظلومیت خود را به جهان اسلام و سراسر جهان برساند و تا آنجا که می‌تواند بکوشد که در جهت دادن به کنفرانس مؤثر باشد و خطّ سیر آن را حتی‌الامکان اسلامی کند و در ایجاد وحدت کلمه بین ملل اسلامی که مضمون اصل یازدهم قانون اساسی است تلاش کند. ولی با کمال تأسف ما با عدم شرکت در این کنفرانس، حق ملت ایران را تضییع و اصل یازدهم قانون اساسی را پایمال کردیم!

اما درباره محکوم کردن عراق باید بگوییم: تا ایران در کنفرانس حاضر نشود که حقایق گفتنی را بگوید و تبلیغات صدام را بی‌اثر کند و ذهن حاضران در کنفرانس را روشن نماید و افکار عمومی جهانیان را متوجه مظلومیت ایران

گرداند و خلاصه تا خود ایران با حضورش در کنفرانس زمینه محکوم کردن رژیم عراق را فراهم نکند نباید انتظار داشته باشد که این کنفرانس که اعضایش تحت تأثیر تبلیغات صدامی هستند رژیم عراق را محکوم کنند و او را متجاوز بشناسند.

۴ ـ رئیس مجلس گفته‌اند: «**از سران کنفرانس خواسته‌ایم که صدام طرد شود تا ما در کنفرانس شرکت کنیم**».

معلوم است که اگر صدام در کنفرانس حاضر نمی‌شد نماینده او حاضر می‌شد، در آن‌صورت آیا کنفرانس موضع اسلامی پیدا می‌کرد؟ چه فرقی است بین صدام و نماینده‌اش؟ متجاوز، متجاوز است؛ چه صدام باشد و چه نماینده‌اش. اگر صدام نبود و نماینده‌اش بود کنفرانس قلب ماهیت نمی‌داد و عدم حضور صدام چیزی را عوض نمی‌کرد بلکه همان بیانیه‌ای که رژیم عراق آماده کرده بود در کنفرانس خوانده می‌شد نهایت این که خواننده‌اش کسی غیر از صدام بود، و چنان که همه اطلاع دارند در

بیانیه مفصل عراق که خواندن آن هشتاد دقیقه طول کشید
صدام با ارائه مدارکی (به خیال خود) ایران را متجاوز
معرفی کرده و رادیو جمهوری اسلامی ایران در بخش در
حاشیه خبرها ۱۵ بهمن ۵۹ گفت: «**بیانیه عراق مورد تأیید
اعضای کنفرانس واقع شده است**».
بدیهی است که در افکار جهانیان نیز اثر کرده است. آیا
صحیح است که ما به عذر حضور صدام در کنفرانس ایران
را در برابر هجوم تبلیغاتی رژیم عراق بلادفاع بگذریم؟ آیا
این عمل، صد در صد اسلامی است؟!
۵ ـ ما نه تنها معتقدیم که حضور ایران در کنفرانس
طائف با حضور صدام یك وظیفه اسلامی بود بلکه
معتقدیم مذاکراه مستقیم با رژیم عراق بدون تعطیل
جنگ و با حضور کشور ثالث به منظور احقاق حق ایران
موافق حکم عقل و موازین اسلامی و سیره پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و
ائمه هُدی است چنان که توضیح خواهیم داد.
بدیهی است شروع مذاکرات هرگز موجب پایین آمدن

روحیه رزمی نیروهای رزمنده و یا کم شدن فداکاری ملت
ایران نخواهد شد بلکه بعکس، با گفتن حقایق در جلسات
مذاکرات و گسترش تبلیغات صحیح به نفع ایران و روشن
کردن واقعیات برای جهانیان روحیه نیروهای رزمنده و
مردم ایران قوی‌تر و به پیروزی امیدوارتر می‌شوند. البته
آتش‌بسی که صدام می‌گوید حیله‌ای است برای باقی
ماندن نیروهای او در ایران شبیه آتش‌بسی است که
معاویه در جنگ صِفّین با بالا بردن قرآن‌ها بر نیزه‌ها بر
حضرت علی علیه‌السلامتحمیل کرد، نه، ما آتش‌بس نمی‌گوییم
بلکه می‌گوییم: در حال ادامه جنگ این مذاکرات شروع
شود تا حقایق، بیشتر برای جهانیان روشن گردد و
سرانجام، صدام رسوا شده یا ساقط شود و یا از ایران بیرون
برود همانطور که آمریکا از ویتنام بیرون رفت.
همه می‌دانند در زمانی که ویتنام با سرسختی در مقابل
آمریکا ایستاده بود و می‌جنگید همزمان، هیئت نمایندگی
ویتنام با هیئت نمایندگی آمریکا در پاریس مشغول مذاکره

بودند و این مذاکرات سخت و طولانی کمك بسیار مؤثری
به پیروزی ویتنام کرد زیرا این مذاکرات در سراسر دنیا
منتشر می‌شد و افکار عمومی جهان به‌نفع ویتنام و به ضرر
آمریکا بسیج می‌گشت و حتی افکار خود مردم آمریکا بر
ضد جنگ ویتنام به حرکت آمد و سرانجام آمریکا با
شکست مفتضحانه از ویتنام بیرون رفت. ایران نیز
می‌تواند در حال ادامه جنگ مذاکرات مستقیمی را با عراق
با حضور کشور ثالث آغاز کند و با پخش آن مذاکرات در
سراسر جهان جبهه تبلیغاتی گسترده‌ای را علیه صدام و در
جهت آگاهی جهانیان بگشاید تا سرانجام حق پیروز و
باطل نابود گردد که **اِنَّ الْباطِلَ کانَ زهُوْقا.**
۶ ـ می‌دانیم که پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در واقعه صلح حدیبیّه
پیك مخصوصی فرستاد تا با مشرکان متجاوزی که آن
حضرت و اصحابش را از وطنشان بیرون کرده و چند سال
با وی جنگیده بودند ملاقات کند و سرانجام، خود
پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با مشرکان متجاوزی که نیروهای مسلح خود

را بسیج کرده و از ورود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مکه و زیارت
خانه خدا جلوگیری کرده بودند مذاکرات مستقیمی را شروع
کرد و به برکت این مذاکرات مستقیم از جنگ جلوگیری
کرد و پیمان صلح حدیّبیه را منعقد نمود.
بدیهی است مذاکرات مستقیم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با
مشرکان تجاوزگر نه دلیل ضعف بود، نه بمعنای پذیرفتن
تجاوز، بلکه آن حضرت از موضع قدرت و با آمادگی کامل
رزمی با سران شرك مذاکره کرد و از جنگ جلوگیری نمود
و این فتح بزرگی بود که نصیب آن حضرت شد و بعضی از
مفسران، نزول آیه **اِنّا فَتَحنا لَكَ فَتحَا مُبینا** را در مورد صلح
حدیبیّه می‌دانند.
البته بعضی از یاران رسول خدا که به شعار، بیش از
شعور اهمیت می‌دادند از مذاکرات صلح و نتیجه آن

ناراضی بودند و می‌گفتند: این چه ذلتی است که
می‌پذیریم؟ ولی پیغمبر خدا صلی‌اللهعلیه‌وآله به این شعارهای تو
خالی و افراطی که ممکن است گاهی امتی را به سقوط
بکشاند توجهی نمی‌کرد.
۷ ـ حضرت علی علیه‌السلام در حادثه جنگ جمل با طلحه و
زبیر متجاوز که گروهی از شیعیان بی‌گناه امام را کشته و
قریب پانزده هزار نفر را با تهدید و تطمیع و تزویر بطور
غیرقانونی مسلح کرده و جبهه جنگ را بر ضد امام گشوده
بودند علی علیه‌السلام با این طلحه و زبیر متجاوز در میدان جنگ
بطور مستقیم مذاکره می‌کند تا از جنگ جلوگیری کند، و
نکته جالب اینست که این مذاکرات به دعوت امام انجام
شده است.
و نیز امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای حل مشکل طغیان
معاویه مستقیما برای این عنصر متجاوز نامه می‌نویسد و

با پیك مخصوص نزد وی می‌فرستد تا از راه مکاتبه
مستقیم این مشکل را حل کند و این روابط مکاتبه‌ای تا
مدتی طولانی ادامه می‌یابد
و این جزیی از سیاست خارجی اسلام است که همیشه
بی‌آنکه ظلم را بپذیرد راه حل سیاسی را بر راه حل نظامی
ترجیح می‌دهد و این سیاست را قرآن کریم ترسیم کرده
آنجا که درباره مشرکان مهاجم که جنگ بدر را بوجود
آوردند به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «**وَ اِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْتَمِعْ**
لَها وَ توكّلْ عَلَىاللّه» یعنی اگر دشمنان متجاوز، تمایل به
صلح نشان دادند تو ای پیغمبر، صلح را بپذیر و بر خدا
توکل کن.
بدین‌گونه می‌بینیم که در اسلام، صلح و مسالمت،
اصل و پایه است و جنگ یك حالت اضطراری است که

باید تا ممکن است از آن جلوگیری شود.

۸ ـ حضرت امام حسین علیه‌السلام در ایام توقف در کربلا به عمر بن سعد پیشنهاد می‌کند که با وی ملاقات کند و عمر بن سعد می‌پذیرد و ملاقات بین دو اردوگاه انجام می‌شود و امام با ابن سعد به مذاکره می‌نشیند و این مذاکره، حداقل سه دفعه تکرار می‌شود و به نتیجه مثبت نیز می‌رسد و نتیجه آن، نامه‌ای بود که عمر بن سعد به ابن زیاد نوشت که از جنگ جلوگیری کند و ابن زیاد در وهله اول پذیرفت ولی شمر از آن جلوگیری کرد.

دقت کنید! این ملاقات‌ها و مذاکرات سیاسی به پیشنهاد امام حسین علیه‌السلام انجام شده است و این نه دلیل ضعف امام است، نه دلیل پذیرفتن ظلم بلکه این پیروی از سیاست حکیمانه اسلام است که بدون اینکه ظلم را بپذیرد در مقابل طغیان طغیانگر، چه داخلی و چه خارجی، اول به سراغ راه حل سیاسی می‌رود که از جنگ جلوگیری

کند و بالاتر از این، علمای بزرگ ما نوشته‌اند: **پیش از آن‌که جریان کار امام حسین** علیه‌السلام به‌دست ابن زیاد ماجراجو بصورت معمایی درآید که جز با جنگ حل نشود امام پیشنهاد کرد که خود با یزید ملاقات کند تا در آن ملاقات تصمیم نهایی گرفته شود.

اگر این متن تاریخی را که این پنج نفر از علمای بزرگ بی‌هیچ تردید و یا اعتراضی نقل کرده‌اند قبول کنیم توجیه و توضیح آن اینست که امام با این پیشنهاد می‌خواسته همان سیاست حکیمانه اسلام را که حفظ صلح و پرهیز از جنگ است اجرا کند و بدون واسطه حقایق را بی‌پرده با یزید در میان بگذارد و اگر بتواند با منطق قوی و استدلال روشن خود با حفظ کرامت خویش از جنگی که هیچ ضرورتی نداشت جلوگیری نماید و به همین دلیل، حکومت یزید محکوم است که چرا این پیشنهاد

خردمندانه امام حسین علیه‌السلام را نپذیرفت و این جنگ نابرابر
و ابلهانه را به‌وجود آورد؟
اگر این ملاقات و مذاکره امام با یزید انجام می‌شد از
شخصیت آن حضرت چیزی کم نمی‌کرد چنان که ملاقات
و مذاکره پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با مشرکان متجاوز و ملاقات
و مذاکره حضرت علی علیه‌السلام با طلحه و زبیر مهاجم و
ملاقات و مذاکره امام حسین علیه‌السلام با عمر بن سعد از
شخصیت آنان چیزی کم نکرد.
از آنچه گفتیم روشن شد که اصل ملاقات و مذاکره با
دشمن متجاوز نه تنها ممنوع نیست بلکه گاهی واجب هم
هست. روی این اصل اعتراضی که بعضی از افراد به دکتر
بهشتی می‌کنند که چرا با مقامات آمریکایی ملاقات و
مذاکره کرده به‌طوری که اصل ملاقات را محکوم می‌کنند
این اعتراض صحیح نیست زیرا باید دید این ملاقات‌ها به
چه قصدی انجام شده و محتوای مذاکرات چه بوده؟ اگر
ملاقات‌ها به قصد جلوگیری از حمایت آمریکا از شاه و

جلوگیری از کودتای نظامی انجام شده و محتوای مذاکرات
به سود مردم و در جهت به ثمر رساندن انقلاب اسلامی
ایران بوده نه تنها ملامت ندارد بلکه باید از ایشان تشکر
شود.

البته شخصیت‌های آمریکایی در این مذاکرات سود
خود را می‌جویند ولی این منافات ندارد با اینکه آقای
بهشتی نیز سود اسلام را بجوید. اگر ایشان به‌قصد
پیشرفت اسلام با کارتر یا برژنف نیز ملاقات می‌کرد
مانعی نداشت. چنان که ملاقات و مذاکره رجایی نخست
وزیر با کورت والدهایم دبیر کل سازمان ملل در نیویورك
ما نعی نداشت روی این اصل، اعتراضی نیز که به آقای
مهندس بازرگان می‌کنند که چرا در الجزایر با برژینسکی
مشاور امنیتی کارتر ملاقات و مذاکره کرده به‌طوری‌که
خود ملاقات را بدون درنظر گرفتن محتوای آن محکوم
می‌کنند این اعتراض هم صحیح نیست زیرا اگر این
ملاقات و مذاکره به‌قصد احقاق حق ایران و مثلاً برای

تحویل گرفتن چیزهایی که ایران قبلاً از آمریکا خریده و
پول آن را هم داده انجام شده باشد نه تنها ملامت ندارد
بلکه تشکر هم دارد. و اینکه می‌گویند: باید ایشان برای
ملاقات با برژینسکی از امام اجازه بگیرد این از روی
بی‌اطلاعی از اصول کشورداری است زیرا مسئولان امور
اجرایی اصولاً برای انجام کارهای اجرایی منصوب شده‌اند
و احقاق حق مردم یکی از کارهای اجرایی است که مثلاً با
تماس با فلان مقام آمریکایی انجام می‌شود. وقتی که
رهبر، فردی را به ریاست دولت یا پست دیگری نصب
می‌کنند همین نصب او متضمن اجازه عامّی است که در
همه کارهای اجرایی به وی داده و دیگر برای انجام هر
یك از کارهای اجرایی اجازه خاصی لازم نیست.
تاریخ اسلام نشان می‌دهد که در حکومت اسلامی
حتی استانداران بدون اجازه گرفتن از رهبر با مخالفان
حکومت ملاقات و مذاکره می‌کرده و قرارداد منعقد
می‌نموده‌اند چنان که قیس بن سعد بن عباده که در

حکومت علی علیه‌السلاماستاندار مصر بود با گروهی از مردم مصر که حکومت امام را قبول نداشتند مذاکره کرد و قرارداد عدم تعرض منعقد نمود.

البته مسئولان گزارش کار خود را به رهبر می‌دهند و او می‌تواند آن را تصویب یا رد کند چنان که قیس بن سعد گزارش قراردادی را که بسته بود به علی علیه‌السلام داد ولی در این کارش قبلاً اجازه خاص از آن حضرت نگرفت و مورد ملامت هم واقع نشد.

ما هر چه تاریخ اسلام را بیشتر و عمیق‌تر مطالعه کنیم و از سیره پیغمبر و ائمه بیشتر آگاه شویم بینش اسلامی ما بیشتر می‌شود و بهتر می‌توانیم مکتبی عمل کنیم و از تندروی‌هایی که ممکن است ما را به بیراهه ببرد مصون بمانیم.

برگردیم به اصل مطلب؛ گفتیم: اسلام اصالت را به

مذاکره و راه حل سیاسی می‌دهد نه به برخورد تند و
پرخاشگری و یا برخورد نظامی. روی همین مبنی است که
رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستادگان نماینده خسرو پرویز ـ
پاره‌کننده نامه آن حضرت ـ را که مأمور جلب وی بودند به
حضور پذیرفت و با آنان به مذاکره نشست و از این بالاتر،
یك کمربند طلانشان که یکی از سران کشورها برای آن
حضرت فرستاده بود به یکی از مأموران که یك ایرانی بود
هدیه داد.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نگفت: چون خسروپرویز نامه مرا پاره
کرده به فرستادگان نماینده او اجازه ملاقات نمی‌دهیم.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مأموران نماینده خسروپرویز را به حضور
پذیرفت در حالی که دارای حکومتی قوی و ارتشی مردمی
بود و از پشتیبانی بی‌دریغ ملت برخوردار. او می‌توانست
آنان را به حضور نپذیرد و بگوید: خسرو پرویز هیچ غلطی

نمی‌تواند بکند ولی این کار را نکرد تا بفهماند آن چیزی که
در اسلام اصالت دارد انسانیت است نه پرخاشگری.
گمان ما اینست که اگر آن روز که دانشجویان خط امام
عمل قهرمانانه تسخیر سفارت سابق آمریکا را انجام
دادند و کارتر دچار سرگیجه شده و کاملاً در موضع ضعف
بود به پیروی از رفتار حکیمانه پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاده
کارتر را می‌پذیرفتیم و ضمن مذاکره با او ظلم‌های
بی‌حساب آمریکا درباره مردم ایران بازگو می‌شد و به
سراسر دنیا مخابره می‌گشت و برای جهانیان روشن
می‌شد که گروگانگیری یك عکس‌العمل طبیعی در برابر
آن همه ظلم آمریکاست اگر چنین می‌کردیم ممکن بود
امتیازات باارزشی در مقابل آزادی گروگان‌ها از کارتر
گرفته شود و آن قضیه به سرعت حل گردد و در آن صورت
دیگر نوبت به محاصره اقتصادی ایران و توقیف پول‌های
ما و حمله نظامی طبس که فقط لطف خاصّ خدا ایران را از
آن نجات داد نمی‌رسید و شاید زمینه حمله عراق به ایران

نیز فراهم نمی‌شد. ما تحت تأثیر خشم و نفرت کور در نفی
مذاکره در آمریکا به‌قدری پیش رفتیم که مجلس شورا به
کمیسیون برگزیده خود که مأمور رسیدگی به کار گروگان‌ها
بود اجازه نداد که حتی به‌طور غیرمستقیم با آمریکا تماس
بگیرد که درباره مسائل پیچیده مالی و حقوقی مربوط به
دارایی‌های ایران و شاه در آمریکا و نیز از قوانین آمریکا در
این موضع از افراد سلطه‌گر اطلاع کند تا نتواند پیشنهاد
کامل و جامعی برای حل مسئله بدهد که دولت در اجرای
آن به‌زحمت نیفتد! حالا این کار، مستند به کدام دلیل
اسلامی است؟ نمی‌دانیم.

۹ ـ رئیس مجلس گفته‌اند: «**از روز اول امام نیز اعلام
کردند که در صورت شرکت صدام در کنفرانس طائف ما شرکت
نخواهیم کرد.**».

می‌دانیم که امام در روز ۱۶ بهمن ۵۹ در ملاقات

اعضای شورای‌عالی تبلیغات اسلامی که برای تشریح
مواضع انقلاب اسلامی ایران عازم کشورهای خارج بودند
مطالب مهمی درباره لزوم تبلیغات گسترده در سطح
جهانی بیان فرمودند که ما در رابطه با بحث خود یعنی
لزوم حضور ایران در کنفرانس طائف چند فراز از سخنان
حضرت ایشان را نقل می‌کنیم:
الف ـ «مسئله تبلیغات یك امر مهمی است که می‌شود
گفت که در دنیا در رأس همه امور قرار گرفته است و
می‌توان گفت که دنیا بر دوش تبلیغات است و مع‌الأسف ما
در این دوره کوتاه نتوانسته‌ایم به این امر درست قیام
کنیم... و دیگران مشغول تبلیغ شدند چه قدرت‌های بزرگ
و چه وابستگان به آنها تبلیغات بر ضد ما کردند و تا آن
مقدار که می‌توانستند و می‌خواستند این جمهوری اسلامی
را بر غیر آن جهتی که دارد معرفی کردند.»
ب ـ اما درباره این که دیگران با تبلغات دروغ باطل
خود را حق جلوه دادند می‌فرماید: «**مَثَلش این نطق صدام**

است که در کنفرانس طائف که هشتاد دقیقه از قراری که گفتند نطق کرده است و سرپوش روی جنایات خودش گذاشت و خودش را یك دلسوز به ملت عراق و عرب نمایش داد و مظلومانه دولت خودش را معرفی کرده است و افرادی هم که آنجا بودند... آنها هم تأیید مطالب او را کردند و این همه جنایاتی که این شخص بر کشور ما و بر ملت و بر بچه‌ها و پیرزن‌ها و جوان‌های ما کرده است بصورت یك کار مترقی، یك کاری که برای اسلام، برای عرب فایده داشته (جلوه داده) و ما مع‌الأسف نتوانستیم متاع خوبی که داریم متاعی که در هیچ کشوری نیست... نتوانستیم این متاع را به دنیا معرفی کنیم که ما چرا انقلاب کردیم؟ ملت ما چرا انقلاب کرد؟ »

ج ـ اگر راجع به همین جسارت عراق، حمله عراق تبلیغ کرده بودیم و فرستاده بودیم به اطراف دنیا که این جانور چه می‌کند با این انسان‌ها و این عشّاق اسلام وضع ما اینطور نبود که دولت‌ها بتوانند بگویند که این ملت کذاست، این برای اینست که ما نتوانستیم کاری بکنیم آنها همان

صدام معروف گروه‌هایی را در همه کشورهای اسلامی و
بسیاری از کشورهای خارج از اسلام هم فرستادند و بر ضد
ما تبلیغات کردند و این جنگ تحمیلی خلاف اسلام و
خلاف انسانیت را آنها عکس نمایش دادند، گفتند: ایران
اول شروع کرد در صورتی که همه اشخاصی که اطلاع
دارند یا گوش به رسانه‌های گروهی خارجی هم دادند این
معنی را می‌دانند که آنها هم اعلام کردند که بی‌خبر آنها
حمله کردند به ما، این که آنها جرأت این معنی را دارند و با
کمال بی‌حیایی این مسئله را طرح می‌کنند برای اینست
که ما متاع خود را تبلیغ نکردیم و تجاوزات دیگران را بر
خودمان تبلیغ نکردیم.»

د ـ «**بالاترین چیزی که می‌تواند این انقلاب را در اینجا به ثمر
برساند و در خارج صادر کند تبلیغات است؛ تبلیغات صحیح.
آنچه که هست هیچ مبالغه نکنید ما متاعمان یك متاعی است که
محتاج به مبالغه نیست**».

این بود قسمت‌هایی از سخنان امام. ما بی‌آنکه

سخنان رئیس مجلس را که گفتند: «**امام فرموده اگر صدام در کنفرانس شرکت کند ما شرکت نخواهیم کرد!**» تکذیب کنیم می‌گوییم که امامی که به نقش مهم تبلیغات تا این اندازه واقف است؛ امامی که می‌فرماید دیگران تبلیغات بر ضد ما کردند؛ امامی که می‌فرماید بالاترین چیزی که می‌تواند این انقلاب را در اینجا به ثمر برساند و به خارج صادر کند تبلیغات است؛ امامی که از تبلیغات سوء صدام علیه ایران بدین‌گونه دردمندانه می‌نالد؛ چنین امامی چگونه ممکن است ایران را از حضور در کنفرانس طائف به‌منظور رساندن حقایق به گوش جهانیان محروم کند؟! و چگونه ممکن است این فرصت بسیار ارزنده را که در آن ایران می‌توانست مظلومیت خود را ثابت کند از این مردم مظلوم بگیرد؟! و چگونه ممکن است ایران انقلابی و انقلاب اسلامی را در مقابل تبلیغات سوء صدامی بی‌دفاع بگذارد؟! اگر ما از شخص صدام کینه به دل داریم چرا مصالح اسلامی و ایران را قربانی کنیم؟!

۱۰ ـ ما فرض می‌کنیم امام چنین سخنی فرموده‌اند که اگر صدام در کنفرانس طائف شرکت کند ما شرکت نخواهیم کرد؛ در این صورت می‌پرسیم آیا این‌که رئیس مجلس به سخن امام استناد کردند به‌معنای اینست که مجلس در این قضیه مقلد امام بوده و خود هیچگونه فکری، نظری، اجتهادی نداشته است؟ اگر چنین است پس چرا روزنامه‌ها نوشتند، نمایندگان تأیید کردند که نظر رئیس مجلس نظر مجلس است؟ آنجا که نظر هست تقلید نیست، اگر مجلس در این قضیه نظر داده پس تقلید از امام نکرده بلکه خود اجتهاد کرده است. در این صورت ما می‌پرسیم در کدام جلسه علنی یا غیرعلنی مجلس این مطلب مهم و حیاتی به بحث اجتهادی گذاشته شد؟ تا آنجا که ما می‌دانیم این مطلب به بحث گذاشته نشد بلکه فقط نمایندگان با قیام خود سخنان رئیس مجلس را تصویب کردند. آیا در چنین مسئله مهم و حساسی که در سرنوشت ملت بزرگ اسلامی تأثیر حیاتی دارد می‌توان با

یك قیام و قعود نظر داد و در ادله مسئله از کتاب و سنت
بحث نکرد؟ آیا این مسئله آنقدر بدیهی بود که احتیاج به
بحث و اجتهاد نداشت؟ از دلیل‌های اسلامی فقط رئیس
مجلس به دلیل قرآنی اشاره کرد و آن هم چنان که قبلاً
گفتیم دلالت بر مقصود ایشان نداشت و سایر نمایندگان
درباره دلالت آن بحثی نکردند. در مجلس شورای
اسلامی که بی‌تردید بهترین مجلسی است که تاکنون در
ایران تشکیل شده چنین انتظاری نبود که بدون بحث
کافی در منابع کتاب و سنت و تطبیق کلیات کتاب و سنت
بر مسئله مورد بحث با یك قیام درباره این مسئله
سرنوشت‌ساز نظر بدهد.

۱۱ ـ ممکن است کسی بگوید: نمایندگان محترم از
بس مجذوب شخصیت عظیم امام هستند به خود اجازه
نمی‌دهند در مقابل نظر حضرتش نظر بدهند و شاید تصور
می‌کنند اگر مخالف نظر وی نظر بدهند از خط امام بیرون
می‌روند. در اینجا باید گفت که امامی که با کمال صراحت و

اخلاص می‌فرماید **اگر من پایم را کج گذاشتم به من بگویید** و در جای دیگر می‌فرماید **اصل، ملت است؛ میزان رای ملت است.** و نیز از روی کمال اخلاص می‌گوید **خدایا من اشتباه کردم؛ ای ملت، من اشتباه کردم؛ خدایا ببخش! ای ملت ببخش!**

بی‌شك این امام می‌خواهد مردم، استقلال رأی داشته باشند و از چنان رشد و آگاهی عملی و سیاسی بهره‌مند باشند که روی پای خود بایستند و در ترسیم خط مشی سیاسی به دهن این و آن نگاه نکنند و به فکر و اندیشه خود متکی باشند.

این امام می‌خواهد مجلس شورای اسلامی با استقلال فکر و رأی درباره مسائل اجتهاد کند. امام می‌داند که اگر امت اسلامی و مجلس شورا در مسائل سیاسی، اقتصادی و سایر شئون حیاتی خود، مقلّد و متکی به شخص باشند با رفتن آن شخص (که خدا آن روز را نیاورد) قیام و انقلاب اسلامی سقوط می‌کند.

قرآن کریم مسلمانانی را که بقای اسلام را متکی به

شخص رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانستند توبیخ کرده و می‌گوید:
«**اگر پیغمبر** صلی‌الله‌علیه‌وآله بمیرد یا کشته شود آیا شما به جاهلیت برمی‌گردید؟!»

قرآن می‌خواهد امت اسلامی با فکر و اندیشه‌ای مستقل روی پای خود بایستند. امام نیز به پیروی از قرآن می‌خواهد ملت روی پای خود بایستد و مجلس شورا مستقل و قوی و دارای فکر و اندیشه و اجتهاد باشد و این است خط امام.

روی این حساب نه تنها اگر مجلس شورا در مقابل نظر امام نظر بدهد از خط امام بیرون نمی‌رود و بلکه اگر به عذر این که مجذوب شخصیت امام است از بحث در مسائل مهم و حیاتی و از اجتهاد مستقل خودداری کند از خط امام بیرون می‌رود.

۱۲ ـ آیا پذیرفتن رهبری امام معنایش این نیست که

مردم و مجلس باید در مقابل امام تسلیم مطلق باشند و مخالف نظر او نظر ندهند؟

جواب: پذیرفتن رهبری امام هرگز معنایش این نیست که مردم و مجلس حق ندارند در مقابل نظر امام نظر بدهند. مردم و مجلس نه تنها حق دارند در مقابل نظر امام نظر بدهند بلکه وظیفه دارند در مسائلی که صاحب‌نظر هستند و اهلیت دارند اگر نظرشان مخالف نظر امام است حتما اظهار کنند چنان که امام نیز وظیفه دارد از صاحب‌نظران و متخصصان نظر بخواهد و اگر نظر صحیحی دارند بدان عمل کند.

حضرت علی علیه‌السلامبه پیروانش می‌فرماید: «**فَلا تکفّوا عَنْ مقالةِ بِحقّ اَوْ مَشْورَة بِعَدلٍ فانّی لَسْتُ فی نَفْسی بَفَوْقِ اَنْ اخْطِئ**»

این سخن را علی علیه‌السلام در میدان جنگ صفّین در وقتی
فرمود که در میان سخنرانی امام یکی از یارانش لب به
مدح آن حضرت گشود و در مدح وی راه مبالغه پیمود. امام
ضمن سخنان متواضعانه‌ای برای توجه آن شخص
فرمود: «**فَلا تکلِمُونی بَما تکَلَّمُ بِه الجَبابرَة**»
تفسیر سخن امام اینست که از من بت نسازید که من
خود بت‌شکنم و از بت‌شکن نباید بت ساخت.
همین روحیه در امام خمینی وجود داشت که وقتی
سخنگوی نمایندگان مجلس در مدحش داد سخن داد
امام از او گله کرد که چرا مرا چنین مدح کردی که ممکن
است باورم بیاید.
برگردیم به سخن علی علیه‌السلام ؛ امیرالمؤمنین در چنین
فضایی می‌گوید، مرا در کار مملکت با مشورت‌ها و

اظهارنظرهای خود یاری کنید چون ممکن است اشتباه
کنم. می‌بینیم که حضرت علی علیه‌السلام اظهارنظر در مسائل
مملکتی را بر صاحب‌نظران واجب دانسته و خود را از رأی
و نظر آنان بی‌نیاز نمی‌داند. بنابراین بر مردم صاحب‌نظر و
مجلس شورا لازم است امام را با همه عظمتش تنها
نگذارند و در کارهای مهم مملکتی مخصوصا مسائل
جنگ نظرهای مشورتی خود را بدهند که اگر ندهند
مسئولند.

۱۳ ـ آیا تقلید از امام معنایش این نیست که مردم در
همه چیز از او تقلید و پیروی کنند و خود اظهارنظر نکنند؟
جواب: تقلید فقط در مسائل فقهی اختلافی معنی دارد
که مثلاً در دو رکعت آخر نماز تسبیحات اربع یك دفعه
واجب است یا سه دفعه؟ ولی در موضوعات مثل این که آیا
مصلحت است در فلان منطقه سدّ بسازیم؟ و آیا مصلحت
است در کنفرانس طائف شرکت کنیم؟ تقلید معنی ندارد
بلکه بر همه صاحب‌نظران لازم است نظر خود را بدهند. و

مجموع نظرها ارزیابی شود و هر نظری که مورد قبول
اکثریت بود اجرا گردد و اینست معنای مشورت که یکی از
اصول اجتماعی ـ سیاسی و لازم‌الاجرای اسلام ا ست و
رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مأمور شده با مردم مشورت کند «**وَ شاوِرْهُمْ فِی‌الْاَمْرِ**
این مشورت، در احکام فقهی اسلام نیست زیرا احکام
فقهی را پیغمبر خدا از طریق وحی دریافت می‌کرد و
احتیاجی به مشورت نداشت. این مشورت، در موضوعات
است مثل این که در جنگ اُحُد آن حضرت با اصحاب خود
مشورت می‌کند که در مقابل تهاجم دشمن آیا در مدینه
بمانند و دفاع کنند یا از شهر خارج شده و در صحرا
بجنگند؟ که سرانجام پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله طبق نظر اکثریت که
مخالف نظر خود آن حضرت بود عمل می‌کند.
بنابراین تقلید در موضوعات معنی ندارد و در هر

موضوعی صاحب‌نظران و متخصصان باید اظهارنظر کنند
و امام نیز اگر در آن موضوع، متخصص و صاحب‌نظر است
نظر خود را اظهار می‌کند و سرانجام، نظر اکثریت بفرمان
امام اجرا می‌شود.

۱۴ ـ آیا ولایت فقیه معنایش این نیست که رهبر فقیه،
حاکمیت مطلق دارد و در همه امور اجتماعی، سیاسی،
نظامی و اقتصادی و غیره فقط نظر او است که باید اجرا
شود و مردم و مجلس حق ندارند در مقابل نظر رهبر فقیه
نظر بدهند؟

جواب، اولین رهبر فقیه در اسلام شخص رسول
خداست که ولایت او در قرآن کریم ذکر شده که «**النَّبیُ
اَوْلی بالمُؤمِنینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ**»
ولایت فقیه قبل از همه در شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

تحقق پیدا کرد ولی معنای ولایت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این نیست
که نباید آن حضرت در مسائل مملکت با صاحب‌نظران و
متخصصان مشورت کند بلکه خداوند دستور داده که
رسول اکرم در کارها با مردم مشورت کند یعنی در
موضوعات نه در احکام، بنابراین آیه‌ای که ولایت پیغمبر
را ثابت کرده با آیه‌ای که مشورت با مردم را واجب کرده
تضادی ندارد چون قلمرو ولایت همان رهبری سیاسی و
سرپرستی و زعامت امت است و قلمرو آیه مشورت
مواردی است که از متخصصان و صاحب‌نظران
نظرخواهی می‌شود و نظر هرکدام بهتر بود بدان عمل
می‌شود چنان که در جبهه‌بندی در جنگ بدر پیغمبر
خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به نظر حبّاب بن المُنذر عمل کرد. و در جنگ
خندق به نظر سلمان فارسی عمل کرد.

نظرخواهی از سلمان و سایر اصحاب عمل به آیه
مشورت است و فرمان دادن برای کندن خندق، اعمال
ولایت فقیه است و این دو با هم تضاد ندارد.
بنابراین معنای ولایت فقیه این نیست که رهبر فقیه
حاکمیت مطلق دارد وحتی در مسائلی که تخصص ندارد
نظرش بر نظر متخصصان مقدم است و باید فقط نظر او
اعمال شود بلکه رهبر فقیه مثل پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وظیفه دارد در
مسائل تخصصی با متخصصان مشورت کند. همین‌طور
که رهبر فقیه حق ندارد در قلمرو احکام خدا اعمال ولایت
کند و مثلاً دستور بدهد مردم نماز صبح را چهار رکعت
بخوانند چون این مخالف حکم خداست.
همچنین حق ندارد در مسائلی که تخصص ندارد بدون
مشورت با متخصصان اعمال ولایت کند و فرمان صادر
نماید زیرا این کار نیز مخالف حکم خداست که مشورت با
صاحب‌نظران را در موضوعات واجب کرده است.

۱۵ ـ سؤال: اگر در موضوعی بین رهبر فقیه و فردی که تحت رهبری او است اختلاف نظر پدید آید مثل این که رهبر به فرد مسئولی فرمان بدهد که با فلان گروه مخالف در فلان منطقه اتمام حجّت کن اگر تسلیم شدند که هیچ، و اگر نشدند با آنان واردجنگ شو. رهبر چون از ناحیه این گروه مخالف احساس خطر می‌کند چنین دستوری می‌دهد ولی آن فرد مسئول چنین خطری احساس نمی‌کند به عبارت دیگر، رهبر، دخالت ارتش را پس از اتمام حجت واجب می‌داند چون احساس خطر می‌کند و آن فرد مسئول دخالت ارتش را حرام می‌داند چون یقین دارد که خطری نیست و چون خطری نیست این خونریزی جایز نیست. آیا در چنین موردی آن فرد مسئول باید فرمان رهبر را برخلاف تشخیص خود اجرا کند یا طبق تشخیص خود عمل کند و این فرمان را اجرا نکند؟ ناگفته نماند که اینجا اختلاف در حکم نیست چون حکم کلی در هر دو طرف معلوم است و آن این که اگر خطر نباشد دخالت ارتش و

خونریزی حرام است و اگر خطر باشد دخالت ارتش واجب است بلکه اختلاف در موضوع و مصداق است که آیا در اینجا خطر هست یا نه؟ آن فرد مسئول می‌گوید خطر نیست؛ پس دخالت ارتش حرام است و رهبر می‌گوید خطر هست؛ پس دخالت ارتش واجب است. البته بعد از اتمام حجت. آیا در اینجا چه باید کرد؟

نظر ما اینست که در اینجا آن فرد مسئول نباید فرمان رهبر را اجرا کند بلکه اگر نتوانست رهبر را قانع کند باید برای جلوگیری از هرج و مرج از این مسئولیت کنار برود تا رهبر شخص دیگری را به این کار بگمارد و دلیل این مطلب اینست که اجرای فرمان رهبر را در اینجا گناه می‌داند و اطاعت اولوالامر بر فرد مسئول در مواردی واجب است که از دید او گناه نباشد و اگر موردی به تشخیص او گناه باشد اطاعت اولوالامر جایز نیست که در حدیث آمده: «**لاطاعَةَ لِمَخْلُوق فی مَعْصِیَتَه الْخالِق** و

تشخیص این که این مورد مصداق معصیت است یا نه،
به‌عهده خود مکلّف است نه به‌عهده اولوالامر که علماء
گفته‌اند: تعیین موضوع شأن فقیه نیست اگر مایعی را
اولوالامر تشخیص می‌دهد که شربت است و به فردی
می‌گوید آن را بنوش ولی آن فرد یقین دارد این شراب
است در اینجا نمی‌تواند دستور اولوالامر را اطاعت کند و
چیزی را که می‌داند شراب است بنوشد.

یك مثال تاریخی

قیس بن سعد بن عباده، یار وفادار حضرت علی علیه‌السلام از
طرف آن حضرت حاکم مصر بود. معاویه که از قیس
وحشت داشت پس از تلاش زیادی که برای جلب او کرد و
نتیجه نگرفت نامه‌ای از زبان قیس جعل کرد که او تسلیم
معاویه شده و قصد دارد او را در خونخواهی عثمان یاری
کند و معاویه این نامه را برای مردم شام خواند.

از سوی دیگر گروهی از مردم مصر که از قتل عثمان
ناراضی بودند با قیس به نمایندگی امام بیعت نکردند.
قیس با آنان قرارداد عدم تعرّض بست و گزارش این کار را
به امام داد.
ضمنا خوشرفتاری قیس بن سعد با این گروه طرفدار
عثمان برای معاویه یك وسیله تبلیغاتی بر ضد قیس شد و
دستگاه تبلیغاتی معاویه بین مردم شایع کردند که
خوشرفتاری قیس با طرفداران عثمان دلیل اینست که
قیس موافق معاویه است. مأموران مخفی حضرت
علی علیه‌السلام شایعاتی را که معاویه و یارانش بر ضد قیس
پخش کرده بودند بی‌آن‌که بدانند بی‌اساس است به
آن‌حضرت گزارش دادند. این گزارش‌ها که رسید امام
مسئله را با مشاورانش در میان گذاشت ولی فرمود: من
این انحراف را درباره قیس باور نمی‌کنم.
این مسئله مطرح بود که نامه قیس درباره طرفداران
عثمان رسید که در آن نوشته بود: من صلاح دانستم با آنان

مسالمت و خوشرفتاری کنم شاید دل‌های آنان بسوی حق
اقبال کند. امام قضیه این گروه طرفدار عثمان را به
مشورت گذاشت و پس از مشورت درباره آنان به قیس
نوشت: «**با این گروه اتمام حجّت کن، اگر بیعت کردند که هیچ و
اگر نکردند با آنان واردجنگ شو. والسّلام.**»
قیس در جواب امام نوشت: «**چون این گروه با ما جنگ
ندارند صحیح نیست که با آنان بجنگیم و من نخواهم جنگید**».
قیس بن سعد که از بزرگترین اصحاب پیغمبر و یاران
علی علیه‌السلام و در ردیف مالك اشتر است چون یقین داشت
خطری از ناحیه آن گروه وجود ندارد و جنگیدن با آنان گناه
است این جواب را برای امام نوشت و امر آن حضرت را
اجرا نکرد و امام او را توبیخ نکرد ولی محمد بن ابی‌بکر را
بجای وی گماشت.
این واقعه تاریخی یك مصداق است از آنچه گفتیم که

اگر فردی کاری را گناه می‌داند در مورد آن کار نمی‌تواند
اطاعت اولوالامر بکند و آن را انجام بدهد.
بنابراین آنچه آقای بنی‌صدر گفته‌اند که «**در موردی که**
نظر من با نظر امام یکی نیست من نظر خود را می‌گویم اما از نظر
امام پیروی می‌کنم.»
این گفته معظم‌له را نمی‌توان مطلق کرد به‌طوری که
حتی در موردی که پیروی از نظر امام را گناه بداند نیز لازم
باشد از نظر امام پیروی کند.
ما برخلاف تصور بعضی که اظهارنظر آقای بنی‌صدر را
برخلاف نظر امام نقطه ضعف وی می‌دانند ما این را نقطه
قوّت و دلیل بر استقلال فکر و عقل ایشان می‌دانیم چنان
که وقتی مالك اشتر برخلاف نظر علی علیه‌السلام نظر می‌دهد و
تا آخر هم روی نظر خود باقی می‌ماند این کار مالك را

ما دلیل استقلال فکر و رأی مالك می‌دانیم نه نقطه
ضعف او، ولی ما مطلق بودن سخن رئیس جمهور را قبول
نداریم و می‌گوییم: «**آنجا که ایشان پیروی از نظر امام را گناه
بداند پیروی جایز نیست؛ اگرچه خود امام آن را واجب بداند.**»
و نیز آنچه دانشجویان خط امام در بیانیه اخیر خود
نوشته‌اند که: «**در خط امام بودن نه تنها تسلیم در برابر امام در
مقام عمل و کار است که قلب نیز باید نسبت به آنچه او فرمان
می‌دهد آرام و بدون وسوسه باشد.**»
این گفته را نیز نمی‌توان مطلق کرد به‌طوری که حتی
در جایی که کسی عمل به امر امام را گناه می‌داند اطاعت او
را واجب دانست که این خود مخالف خط امام است زیرا
امام نیز می‌گوید: «**اگر کسی علم و قطع دارد که فلان عمل گناه
است نباید آن را انجام دهد که علم و قطع ذاتا حجّت است و عمل
به آن واجب.**»

اساسا اگر ما عمل به فرمان امام را حتی در جایی که آن
را گناه بداند واجب بدانیم و بگوییم او باید برخلاف وجدان
و علم خود عمل کند، این به معنای نفی تفکّر و تعقّل و نفی
ارزش پژوهش و تحقیق و مستلزم برقرار کردن بدترین
نوع اختناق زیر نقاب دین است که منشای آن
ساده‌اندیشی و عدم توجه به عمق مسئله است و این خود
مخالف خط امام است.

این نوع اختناق معمولاً از طرف عوام افراطی و
تحصیلکرده‌هایی که مثل عوام فکر می‌کنند بر متفکران
تحمیل می‌شود و صاحبان این اندیشه بقدری در این
اندیشه خود خشك هستند که اگر رهبر هم چیزی مخالف
فکر آنان بگوید ممکن است بگویند از خط امام بیرون
رفته است!

۱۶ ـ برگردیم به اصل مطلب؛ یعنی عدم شرکت ایران
در کنفرانس طائف.

از نظر ما عدم شرکت ایران در کنفرانس طائف نه تنها

مخالف با موازین اسلامی بود چنان که شرحش گذشت
بلکه مخالف اصول سیاست معمول در دنیا نیز بود زیرا
سیاست به مفهوم عامّش و به معنای تدبیر و
مصلحت‌اندیشی ایجاب می‌کند که سیاستمدار از هر
فرصتی برای پیشرفت و پیروزی کشورش استفاده کند و
همیشه در صحنه سیاست جهانی حضور داشته باشد و
خواسته خود را به هر قیمتی که می‌تواند به کرسی بنشاند
ولی ایران با عدم شرکت در کنفرانس طائف، هم از بیان
حقایق در مورد تجاوز رژیم عراق به ایران و اثبات
مظلومیت خود و جلب حمایت جهانیان محروم ماند و هم
به دشمن متجاوز فرصت داد که همه نیروی بیان و نیرنگ
و فریب خود را برای محکوم کردن ایران و جلب نظر و
حمایت اعضای کنفرانس به کار ببرد و این مخالف با
اصول سیاست است.

امام در سخنرانی دردمندانه خود درباره رقابت‌های
زیان‌آور دولتمردان ایران فرمودند: «**اینها (یعنی رقابت‌ها)**

براى اينست كه تعهد اسلامى نيست و ديد سياسى هم نيست»
ما نمى‌خواهيم بگوييم اين سخن امام درباره
نمايندگان مجلس هم صادق است ولى جا دارد سخن
ديگر امام را كه در همان سخنرانى درباره دولتمردان
فرمودند كه: «**اين كارها كه انجام مى‌گيرد از سياست دور
است**».
جا دارد اين سخن امام را به گوش نمايندگان مجلس
بخوانيم و بگوييم **اين كارها از سياست دور است.**
از نظر ما موضعى كه مجلس اتخاذ كرد و گفت اگر
صدام در كنفرانس طائف شركت كند ما شركت نخواهيم
كرد از سياست به دور بود. اين قضيه كه گذشت گرچه
آثارش باقى است ولى اميد است كه اگر اين تذكرات
خالصانه مورد توجه و قبول واقع شد در موارد مشابه، نظير
اين قضيه تكرار نشود.

۱۷ ـ رئیس مجلس در مورد لزوم شرکت ایران در
کنفرانس غیرمتعهدها در دهلی گفته‌اند: «**در اینگونه
کنفرانس‌ها نمی‌شود حضور نداشت و حرف‌هایی را که ما باید
بزنیم دشمنان ما می‌زنند، شرکت نکردن باعث انزوای ما می‌شود
و ما بنا نداریم در دنیا منزوی شویم، اصولاً نرفتن به این
کنفرانس‌ها مضرّ است**»
ما می‌گوییم آنچه ایشان در مورد کنفرانس
غیرمتعهدها و لزوم شرکت ایران در آن گفته‌اند عینا در
مورد کنفرانس طائف نیز صادق است و در اینگونه
کنفرانس‌ها نمی‌شود حضور نداشت و حرف‌هایی که ما
باید بزنیم دشمنان ما می‌زنند.
آری! حرف‌هایی که ما باید در کنفرانس طائف بزنیم
دشمن ما صدام زد و ایران را محکوم کرد و خود را مظلوم
جلوه داد و حاضران در کنفرانس او را تأیید کردند و ایران

حضور نداشت تا تهمت‌های صدام را دفع کند و تجاوز رژیم عراق را به ایران ثابت نماید و صدام متجاوز را رسوا سازد.

و نیز عدم شرکت ایران در کنفرانس طائف موجب انزوای بیشتر ایران شد، همان انزوایی که رئیس مجلس آن را مضر می‌دانند. پس از حمله عراق به ایران، ما تلخی انزوا و تنهایی را که خودمان باعث آن شده بودیم چشیدیم و با همه وجودمان سختی و سنگینی آن را لمس کردیم و با عدم شرکت ایران در کنفرانس طائف انزوای ما بیشتر و بیشتر شد و خسارت آن را باید این امت مظلوم تحمل کند.

و نیز همانطور که ایشان در مورد کنفرانس غیرمتعهدها گفته‌اند «**اصولاً نرفتن به این کنفرانس‌ها مضر است**» ما هم می‌گوییم اصولاً نرفتن به کنفرانس طائف مضر بود.

آری! همانقدر که عمل بسیار ارزنده اعزام هیئت‌های تبلیغی به حدود سی کشور جهان برای بیان مواضع انقلاب اسلامی ایران مفید و ثمربخش بود همانقدر هم ضد آن

یعنی عدم شرکت در کنفرانس طائف مضر و خسارت‌بار
بود؛ چنان که عدم شرکت ایران در شورای امنیت سازمان
ملل در زمانی که قضیه گروگان‌های آمریکایی را مطرح
کرده بود مضر بود و گامی بود در راه منزوی کردن ایران و
میدان دادن به دشمن تا بر ضد ایران هرچه می‌خواهد و
می‌تواند بگوید و بکند.

رئیس مجلس در جواب این سؤال که اگر انزوا مضر
است پس چرا ایران در کنفرانس طائف شرکت نکرد؟
گفته‌اند: «**کنفرانس طائف به‌نام کنفرانس کشورهای اسلامی بود
و ما نمی‌توانستیم بپذیریم که نمایندگان کشورهای اسلامی به
عنوان اسلام در آنجا جمع شوند و از اصول اساسی اسلام که
یکی از آنها مخالفت با تجاوزگر جنگ‌افروز است خودداری
شود و ما در آن کنفرانس به‌عنوان اسلام می‌خواستیم شرکت کنیم
در صورتی که در کنفرانس غیرمتعهدها مسئله اسلام مطرح
نیست و ما با شرکت در این کنفرانس بر چیزی صحّه
نمی‌گذاریم.**»

ما می‌گوییم: آیا ایران با حضور در کنفرانس طائف و
اعتراض به تجاوز صدام و اعتراض به سکوت کشورهای
اسلامی در برابر تجاوز صدام بر این سکوت، صحه
می‌گذاشت؟ اگر ایران به آنجا می‌رفت و فریاد مظلومیت
خود را بلند می‌کرد و با نشان دادن دلیل‌های روشن،
محکوم کردن صدام را از کنفرانس می‌خواست و اگر
محکومش نمی‌کردند به کنفرانس اعتراض می‌کرد آیا این
روشنگری و فریاد اعتراض معنایش صحّه گذاشتن بر
سکوت کنفرانس در مقابل تجاوز صدام است؟!
اگر ظالمی در جلسه‌ای حضور داشت و مظلوم نیز
دعوت شد که با حضور ظالم و افراد دیگر، سخن حق خود
را بگوید در اینجا اگر مظلوم بگوید: قبل از آمدن من به این
جلسه و قبل از این که من سخن حق خود را بگویم باید
ظالم محکوم و از جلسه طرد شود تا من بیایم و سخن حق

خود را بگویم: آیا خردمندان این عمل مظلوم را که حاضر نشده تظلم کند و سخن حق خود را بگوید تقبیح نمی‌کنند؟ آیا حضور مظلوم در این جلسه با حضور ظالم و رسوا کردن ظالم، صحه گذاشتن بر ظلم ظالم یا صحه گذاشتن بر سکوت اعضای جلسه در مقابل ظلم ظالم است؟!

عاقلان دانند.

۱۸ ـ چون ما معتقدیم اشتباهاتی که در این مقاله شرح دادیم ناشی از روح پرخاشگری و خشم و خشونتی است که در طول جنگ با رژیم طاغوت و حامیانش در مردم ما به‌وجود آمده و سبب شده است که در بعضی از جاها به برخی از تعلیمات حکیمانه و تعدیل‌کننده اسلام در موضع سیاست خارجی توجه نکنیم، از این رو لازم می‌دانیم در اینجا اشاره‌ای به بعضی از اصول کلّی سیاست خارجی اسلام بکنیم تا روشن شود که سیاست خارجی اسلام چگونه این تندروی‌های زیانبخش را تعدیل می‌کند.

توضیحی درباره سیاست خارجی اسلام

اسلام در سیاست خارجی و به روابط خود با کشورهای بیگانه یك جنبه مثبت دارد و یك جنبه منفی. جنبه مثبت آن عبارت است از داشتن استقلال کامل و محکم، در موضع خود ایستادن و به خود متکی بودن و در فکر و اندیشه و خطّ مشی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و همه شئونات حیاتی خود آزاد بودن.

علی علیه‌السلام می‌فرماید: «**لاتکُنْ عَبْدَ غیرِكَ وَ قَدْ جَعَلكَ اللّه حُرّا**»

بدیهی است لازمه این استقلال کامل و اتکای به‌نفس اینست که کشورهای اسلامی، بیگانگان را محرم اسرار و راز خود قرار ندهند و از آنان دستور نگیرند و در تعیین سرنوشت خود آنان را دخالت ندهند و دنباله‌رو آنان نباشند.

قرآن کریم می‌گوید: «**لا تُطِعِ الکافِریْنَ وَالمُنافِقینُ**»

و باز در جای دیگر می‌گوید: «**لاتَتّخِذُوا بِطائَةً مِنْ دَوْنِکُم لا یألُونکُم خَبالاً وَ دُّوْا ما عَنِتّمُ قَدْ بَدَتِ الْبَغضاءُ مِنْ اَفْواهِهِمْ وَ ما تَخفی صُدُوْرُهُمْ اَکْبَرُ**»

و باز در جای دیگر می‌گوید: «**لا تَتّخِذوُا عَدُوّی وَعَدُوّکُمْ اَوْلِیاءَ تُلْقُوْنَ اِلَیْهِم بالْمِوَدَّةِ**»

این بود جنبه مثبت سیاست خارجی اسلام که عبارت است از استقلال کامل و لوازم آن.

اما جنبه منفی آن اینست که کشورهای اسلامی بی‌جهت و بطور ابتدایی، کشورهای بیگانه را آزار ندهند و

به آنها اهانت نکنند و بدون ضرورت، خشم آنها را برنینگیزند و به آنها ناسزا نگویند.

قرآن کریم همانجا که می‌گوید: «**وَدَعْ اَذاهُمْ**» **(قابل توجه کسانی که شعار مرگ بر منافقین را واجب می‌دانند).**

و نیز در جای دیگر می‌گوید: «**لا تَسُبُّواالّذینَ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّه**»

علی علیه‌السلام در میدان جنگ صفّین به یارانش که به معاویه و یارانش دشنام می‌دادند، می‌فرماید: «**اِنّی اَکْرِهِ لَکُمْ اَنْ تکُونُوا سَبّابینَ**»

معلوم است وقتی که علی علیه‌السلام درباره معاویه و لشکرش که با آن حضرت می‌جنگیدند دستور می‌دهد که به آنان

دشنام ندهند بطریق اولی این دستور را درباره بیگانگانی
که با مسلمانان نمی‌جنگند لازم‌الاجرا می‌داند و می‌خواهد
که مسلمانان نسبت به بیگانگان، بدون ضرورت،
ناسزاگویی و ستیزه‌جویی را پیش نگیرند. و فلسفه این
دستور اینست که اگر بیگانگان از طرف مسلمانان
بی‌جهت مورد اهانت و ناسزاگویی واقع شوند آنان نیز
عکس‌العمل نشان می‌دهند و با مسلمانان دشمنی
می‌کنند و احیانا وارد جنگ می‌شوند آن وقت مسلمانان
ناچار می‌شوند وقت و نیرویی را که باید مصرفِ سازندگی و
پیشرفت کنند مصرف دفع شرّ دشمن نمایند و این کار دو
ضرر دارد: یکی این که نیروهای انسانی و اقتصادی خود را
از دست می‌دهند و دیگر این که از پیشرفت و سازندگی باز
می‌مانند.

علاوه بر اینها اساسا اسلام دین دعوت و جذب است نه
دین طرد و دفع. رسالت اصلی اسلام، جذب و دعوت و
هدایت است نه طرد و لعن. اسلام به پیروانش دستور

می‌دهد که با عمل خود دیگران را دعوت به راه راست کنند. بنابراین اسلام پرخاشگری و ناسزاگویی را به عنوان یك اصل نمی‌پذیرد بلکه فقط برای دفع شرّ دشمن و در حدّ ضرورت، آری فقط در حدّ ضرورت، ستیز و پرخاش را جایز می‌شمارد ولی گویا در مردم ما همان روحیه پیکارجویی و پرخاشگری که برای ساقط کردن طاغوت ضرورت داشت بعد از سقوط طاغوت نیز همچنان بجا مانده و گاهی دیده می‌شود در شعارها و سخنرانی‌ها بدون ضرورت به کشورهای بیگانه اهانت می‌کنند و فحش و ناسزا نثارشان می‌نمایند که طبعا این کار بی‌عکس‌العمل نمی‌ماند در حالی که اسلام نه تنها این روش را اجازه نمی‌دهد بلکه به پیروانش دستور می‌دهد که با رفتار نیك و انسانی خود، دشمن را تبدیل به دوست کنند.

قرآن کریم می‌گوید: «**لا تَسْتَوِی الْحَسَنةُ وَلا السَّیِئةُ اِدْفَعْ بالّتِی هِیُ اَحْسَنُ فِاَذاالَّذی بَیْنَكَ وَ بَیْنَه عَلاوَةٌ كَاَنّهُ وَلِیّ حَمیم**»

(البته این در جایی است که نیکی هدر نرود و نیز حقوق مردم تضییع نشود) بنابراین در اسلام، نیکی کردن حتی با دشمن به عنوان اصل و پایه شناخته شده و پرخاشگری و ستیز فقط بقدر ضرورت تجویز گشته است. روی این اصل، هیچ ضرورتی ندارد که بجای شعار نه شرقی نه غربی، مرگ بر فلان و فلان بگوییم و برخلاف دستور قرآن که می‌گوید کفّار را بی‌جهت آزار ندهید، ما با فحاشی و ناسزاگویی خود فضای روابط با کشورهای بیگانه را تیره کنیم و دشمنی آنها را بیشتر برانگیزیم هیچ ضرورتی ندارد که ما سیاستمداران بیگانه را سگ و شغال بنامیم و یا شیوخ فارس را «**الخَنازینُ النَّهِمَة**» خوك‌های شکم‌پرست بخوانیم و این تعبیرات زشت و مخالف ادب اسلام را از رادیو و تلویزیون پخش گردد! بدیهی است که مردم فهمیده این

بی‌ادبی‌ها را به حساب اسلام نخواهند گذاشت.
خلاصه، جنبه منفی سیاست خارجی اسلام اینست که مسلمانان بی‌جهت بیگانگان را آزار ندهند و خشم آنان را برنیانگیزند و فضای روابط خارجی را تیره نکنند و اگر تیره است به تیرگی آن نیفزایند و حکمت این حکم اینست که مسلمانان نباید سلاح خشم و غضب را به سایر سلاح‌های بیگانگان بیفزایند تا بر ضد آنان بکار گرفته شود.
البته آیه **اشِدّاءُ عَلیَ الْکُفّارِ** نیز وجود دارد که می‌گوید: مسلمانان در مقابل کافران، سخت و آشتی‌ناپذرند ولی این آیه می‌خواهد بگوید: مسلمانان در مقابل تجاوز کفّار، آشتی‌ناپذیرند؛ یعنی ظلم کفّار را نمی‌پذیرند و از خود دفاع می‌کنند نه این که به‌طور ابتدایی به آزار کفار دست می‌زنند و از این‌رو آیه مزبور با آیه دیگری که می‌گوید: «**دَعْ اَذاهم**» یعنی از آزار کفّار و منافقان خودداری کن تضاد

ندارد، زیرا این آیه می‌خواهد بگوید: به‌طور ابتدایی با آنان رفتار انسانی داشته باشد تا به‌سوی اسلام جذب شوند.

این‌که حضرت علی علیه‌السلام به لشکرش می‌فرماید: **به معاویه و یارانش فحش و دشنام ندهید** معنای سخن امام این نیست که یاران آن حضرت نباید از دشمنان خدا تبرّی داشته باشند بلکه معنایش اینست که در عین حال که نباید با معاویه و همفکرانش پیوند وحدت و محبت داشته باشند نباید زبان خود را به پلیدی دشنام و روح خود را به انحطاط اخلاقی آلوده سازند.

والسلام